

سوره هجدهم - كهف

این سوره در مکه نازل شده و ۱۱۰ آیه دارد.

به نام خداوند بخشنده مهربان

سپاس خدای را که کتاب (قرآن) را بر بندگان فرو فرستاد و در آن کژی ننهاد! تا از جانب او (بندگان را) بترساند و به مؤمنانی که کارهای نیکو انجام دهند بشارت دهد که بر آنها پاداش نیکونی است. در آن جاودانه ماندگارند. و کسانی که گفتند خدا فرزندی گرفته است بیم دهد! (۱ - ۴)

نه آنها نه پدرانشان در این مورد علم و اطلاعی ندارند. سخنانی که از دهانشان درمی آید حرف بزرگی می باشد و جز دروغ چیزی نمی گویند! اگر آنها بدین گفتار تو ایمان نیاورند ممکن است تو با اسف خوردن بر آنها خود را به هلاکت اندازی! (۵ - ۶)

آن چه را که در زمین جلوه گر است قرار دادیم تا مردم را با آنها بیازمائیم که کدامشان در عمل نیکوترند و مائیم که آن چه را در آن (زمین) است خاک بائر گردانیم! یا تو پنداشتی که (قصه) اصحاب كهف و رقیم از آیات شگفت آور ما بودند! (۷ - ۹)

هنگامی که جوانان به غار پناه بردند گفتند پروردگار! از جانب خویش بر ما رحمتی آر و کار ما را به نیکی بر ما مهیا گردان. پس ما سالهای چندی بر گوشهای آنها پرده نهادیم. سپس آنان را برانگیختیم تا بدانند کدامیک از دو گروه، شمار ایامی را که در آنجا درنگ کردند، بهتر خواهند شمرد! (۱۰ - ۱۲)

(اینک) ما داستان آنها را به واقع بر تو جکایت می کنیم. آنها جوانانی بودند که به خدای خود ایمان آورده بودند و ما هم بر هدایتشان افزودیم. و هنگامی که قیام کردند دل هایشان را با ایمان محکمتر ساختیم و گفتند خدای ما پروردگار آسمانها و زمین است جز او معبودی نخوانیم (که اگر بخوانیم) دروغ گفته باشیم! این طایفه و قوم ما هستند که جز او معبودان دیگری را به خدائی گرفته اند در حالی که به خدائی آنها هیچگونه دلیل محکمی نمی آورند. پس کیست ظالمتر از کسی که به دروغ بر خدا افترا بزند؟! و چون از قوم خویش، و آن چه که آنها به جز خدا می پرستیدند، کناره گرفتند (با هم گفتند) به غار پناه آورید که خدا شما را مشمول رحمت خویش قرار دهد و در کارتان آسایشی فراهم آورد! (۱۳ - ۱۶)

و آفتاب را می دیدی هنگامی که طلوع می کرد از غارشان به سمت راست متمایل می گشت و چون موقع غروب می آمد از سمت چپ آنها می گذشت و آنها در آن غار در جای وسیعی بودند. این واقعه از آیات الهی است. هر که را خدا خواهد راهنمایی کند پس او هدایت یافته است. و هر که را در گمراهی افکند هرگز یار و راهنمایی بر او نیابی! و پنداشتی که آنها بیدارند در حالی که خوابیده بودند و ما آنان را به پهلوی راست و چپ برمی گردانیدیم. سگشان هم دو دست خویش را بر درگاه (غار) گسترده داشت. اگر آنها را می دیدی به فرار از آنها روی برمی تافتی و (دلت) از آنها آکنده از ترس می شد! (۱۷ - ۱۸)

و بدین سان بود که بیدارشان کردیم تا از همدیگر (مدت درنگ در غار را) بپرسند یکی گفت چه مدتی درنگ کردید؟ دیگران گفتند یک روز یا مدتی از روز بودیم. گفتند که خدا داناتر است که چقدر درنگ نمودیم. پس (یکی گفت) یکی تان را با این پول که دارید به شهر بفرستید تا ببیند کدامیک از طعامها پاکیزه تر است که برای شما از آن روزی بی آورد و باید دقت کند و به نرمی رفتار نماید و کسی را به حال شما آگاه نگرداند! که اگر بر شما

۱. "كهف" نام غاری بوده که در کوه وادنی به نام "رقیم" واقع بوده است.

دست یابند سنگسارتان کنند یا شما را به کیش و آئین خود برگردانند و در این صورت هرگز روی رستگاری نخواهید دید! (۱۹ - ۲۰)

و بدین سان مردم را بر حال آنها آگاه ساختیم تا بدانند که وعده الهی حق است و شکی درباره روز رستاخیز نمی‌باشد. و آن مردم در حالی که با هم منازعه می‌کردند گروهی گفتند بر جای آنها بنائی بسازید. خدایشان بر آنها آگاه‌تر است. گروه دیگر که به واقع بر احوال آنها اطلاع یافته بودند گفتند که مسجدی برایشان بسازیم! (۲۱)

(درباره عده آنها) بعضی گویند سه تن بودند و چهارمینشان سگشان بود. برخی ندانسته گویند پنج تن بودند و ششمینشان سگشان بود. (گروهی) گفتند هفت نفر بودند و هشتمی سگشان بود. بگو پروردگرم بر عده آنها آگاه‌تر می‌باشد و جز عده قلیلی تعداد آنها را نداند. پس تو درباره آنها جز بدان چه به ظاهر دانستی مجادله مکن و در مورد آنها از هیچیک از کافران فتوی نخواه! (۲۲)

و هرگز مگوی من فلان کار را فردا خواهم کرد! گر این که بگوئی (انشاءالله) اگر خدا بخواهد. و خدایت را فراموش مکن. از او یاد کن و بگو امیدوارم پروردگرم مرا چیزی که به صواب نزدیک باشد هدایت نماید. (۲۳ - ۲۴)

آنها (اصحاب کهف) سیصد سال در غارشان درنگ کردند به علاوه نه سال! بگو خدا داناتر است بدان چه درنگ کردند و غیب و اسرار آسمان‌ها و زمین او را است. چه بینا و چه شنوا است و جز او بر آنها یآوری نیست و هیچکس در حکم و داوری او شریک نباشد! (۲۵ - ۲۶)

(ایرسول) آن چه از کتاب پروردگارت بر تو وحی می‌شود بخوان. کلمات او را هیچکس نمی‌تواند تغییر دهد و جز او هرگز پناهگاهی نیابی! با آنان، که بامداد و شبانگاه پروردگارشان را می‌خوانند و رضای او را می‌جویند، با شکیبائی قرین باش و دیدگانت را برای جستجوی زینت دنیا، از آنان مگردان و از کسی، که دلش را از یاد ما غافل کرده‌ایم، اطاعت منما که او از هوای نفس خویش پیروی کند و کارش تباہ باشد! بگو حق از جانب پروردگار شما است پس هر که خواهد ایمان آورد و هر که خواهد کافر شود! ما بر ستمگاران آتشی مهیا کرده‌ایم که سراپرده آنها را فرا گرفته است. اگر فریاد خواهند با آبی که چون مس گداخته چهره‌ها را بریان کند به فریادشان رسیده شود. چه زشت آشامیدنی و چه زشت جایگاهی! (۲۷ - ۲۹)

کسانی که ایمان آوردند و اعمال صالح انجام دادند همانا ما اجر کسی را که کار نیکو کند ضایع نگردانیم! برای آنها بهشت‌های جاودان است که زیر درختان آنها نهرها جاری است. در آنجا با دستبندهای زرین آراسته شوند و لباس‌های حریر و دیبای سبز بر تن کنند. بر تخت‌ها تکیه زند. چه نیکو پاداشی است و چه نیکو آرامگاهی؟! (۳۰ - ۳۱)

بر آنان مثلی بزن دو مرد را که به یکی دو باغ انگور دادیم و دور آنها را با درختان خرما پوشاندیم و میان آن دو کشتزاری قرار دادیم! هر دو باغ میوه‌های خود را بی‌کم و کاست بدادی و ما در بین آن دو جویباری به‌شکافتیم! (صاحب باغ) که محصول خوبی داشت

۱. شخصی از معارف مصر با یرانش پیش رسول آمد. وقتی وارد شد چند تن از درویشان صحابه نزد پیامبر بودند. از جمله سلمان فرسی که یک گلیم بر تن داشت و عرق برآورده بوی می‌داد و با پاره برگ خرما رنبیل می‌بافت. آن شخص متعین مصری که "عینیه بین‌الحصین" نام داشت گفت یا محمد تو را از اینان ننگ نمی‌آید و از بوی بد اینها کراهت نداری؟! که ما یک ساعت با آنها نتوانیم بنشینیم. ما از معاریف مصریم اگر ایمان آوریم مردم آنجا ایمان می‌آورند چه بهتر که تو دو مجلس برگزار کنی یکی برای اینها و یکی برای ما. خدای تعالی این آیت فرستاد.

در حالی که با دو دست خود صحبت می‌کرد گفت من از حیث مال از تو بیشتر و از لحاظ عده از تو نیرومندترم! و در حالی که بر خویشتن ستم کننده بود، به باغ آمد، گفت گمان نمی‌کنم که این باغ هرگز از بین برود و نابود شود و تصور نمی‌کنم که رستاخیزی به پا شود و (اگر شود و من) پیش پروردگارم برگردانده شوم البته بهتر از این جایگاه خواهم یافت. رفیقش که با او گفت و گو می‌کرد گفت چرا به کسی که تو را از خاک آفرید و از نطفه پدید آورد و آنگاه مرد کاملت نمود کفر ورزیدی؟! اما من می‌گویم که آن خدای یگانه پروردگار من است و هرگز کسی را بدو شریک قرار ندهم! تو چرا وقتی به باغت درآمدی نگفتی هر چه خدا خواهد همان می‌شود؟ و نیروئی جز قدرت او نباشد! اگر مرا از حیث مال و فرزند کمتر از خودت می‌بینی چه بسا که پروردگارم بهتر از باغ تو مرا عطا فرمود و بر باغ تو آفتی فرستد که چون صبح شود مبدل به زمین بائر و خشک گردد! و یا آب در آن زمین فرو رود و تو هرگز نتوانی آن را باز به دست آوری! (۳۲ - ۴۱)

(آفت الهی) میوه‌های او را فرا گرفت و بامدادان از شدت حزن و اندوه، به خاطر خرجی که در آن کرده و اکنون تاک‌ها و چفت‌ها افتاده بود، دو دست خود را بر هم می‌مالید و می‌گفت ای کاش بر پروردگارم شریکی قرار نداده بودم! جز خدا هیچ گروه و دسته‌ای نبود که او را یاری دهد و نصرت یابنده هم نبود! آنجا فرمانروائی خاص خدای بر حق است که پاداشش بهتر و فرجامش نیکوتر است! (۴۲ - ۴۴)

و بر آنان زندگی دنیا را مثل بزن که مانند آبی است که از آسمان نازل کردیم. پس گیاه زمین با آن بیامیخت (و سبز شد) سپس خشک گشت و بادها آن را پراکنده ساخت! و خدا بر همه چیز توانا است! مال و فرزندان زینت حیات دنیا هستند ولیکن نیکی‌های پایدار نزد پروردگارت بهتر است به پاداش یافتن و بهتر است به امید داشتن. (۴۵ - ۴۶)

و روزی کوه‌ها را روان گردانیم و زمین را صاف و هموار ببینی، و آنها را برانگیزیم و یک تن از آنها را وانگذاریم! آنها در صفی ایستاده بر خدا عرضه شوند. (خطاب رسد) اینک بدان سان که اول بار شما را آفریدیم باز پیش ما آمدید در حالی که می‌پنداشتید هرگز بر شما موعدی قرار نخواهیم داد! و نامه‌های اعمال در میان نهاده شود و گناه کاران را از آنچه در آنها است هراسان بینی و گویند ای وای بر ما این چه نامه‌ای است که از گناهان بزرگ و کوچک هیچیک را فروگذار نکرده و همه را برشمرده است. و اعمال گذشته خود را پیش روی خود می‌یابند و خدا به هیچکس ستم ننماید! (۴۷ - ۴۹)

هنگامی که به فرشتگان گفتیم آدم را سجده کنید همگی سجده کردند جز شیطان که از گروه جنیان بود و از دستور پروردگارش سرپیچی نمود. (ای‌بنی‌آدم) چرا شما جز من شیطان و فرزندان او را دوستانی برای خود می‌گیرید در حالی که آنها دشمن شمایند؟! بد است عوضی که ستمگاران می‌گیرند! من آسمان‌ها و زمین را با حضور و شهادت آنها نیافریدم و روز آفرینش خودشان هم آنها را حاضر و گواه نشاخته بودم و هرگز گمراهان را به مددکاری نگیرم! (۵۰ - ۵۱)

و آن روز (قیامت خدا) فرماید شریکائی را که برای من می‌پنداشتید بخوانید (که به شما کمک کنند) و آنها را می‌خوانند ولی آنها جواب نمی‌دهند. ما میان آنها مانعی قرار دهیم. گناهکاران آتش دوزخ را به بینند و یقین کنند در آن خواهند افتاد و گریزگاهی از آن نباشد! (۵۲ - ۵۳)

ما در این قرآن برای مردم از هر مثلی زدیم و انسان بیشتر از هر چیز جلد می‌کند! اکنون که عدالت الهی فرا رسیده پس چه چیز مردم را باز می‌دارد که ایمان بیاورند و از

خدایشان آموزش بخواهند مگر آن که (تصور کنند که) طریقه پیشینیان تکرار می‌شود یا عذاب رویارویشان می‌آید! ما پیامبران را نفرستادیم مگر آن که بشارت دهنده و بیم رسان باشند. و کافران به باطل مجادله کنند تا با آن حق را زایل گردانند و آیات ما و آن چه را که به آنها بیم داده شده است به مسخره گیرند! کیست ستمگارتر از آن کس که به آیات پروردگارش پند داده شد پس از آنها روی برتافت و آن چه را که از پیش کرده بود فراموش نمود؟! بی‌گمان ما بر دل‌های آنها پرده‌هایی قرار دادیم تا دیگر آیات ما را نفهمند. گوشه‌ایشان را گران ساختیم و اگر آنها را به راه راست بخوانی هرگز هدایت نیابند! پروردگار تو آمرزنده صاحب رحمت است اگر آنها را (در این دنیا) در مقابل اعمال بدشان مورد مؤاخذه قرار می‌دهد البته در عذابشان تعجیل می‌کرد ولیکن آنان را بر آن عذاب موعدی است که هرگز جز آن پناه نیابند! و مردم این شهر را آن گاه که ستم کردند به هلاکت رساندیم و هلاک شدگان را موعدی نهادیم! (۵۴ - ۵۹)

هنگامی که موسی به جوان همراهش گفت^۱ من برای رسیدن به ملتقای دو دریا دست از طلب برندارم اگرچه سال‌ها عمر صرف نمایم! همین که بدان ملتقا و مجمع دو دریا رسیدند ماهی‌شان را (که برای غذا داشتند) فراموش کردند ولی ماهی راه خود را پیش گرفت و رفت! و چون از آن محل گذشتند موسی به جوان همراهش گفت غذای ما را بیار که ما در این سفر رنج بسیار بردیم! گفت آیا خبر داری که وقتی ما به پناه آن سنگ رفیق من ماهی را فراموش کردم و جز شیطان مرا به فراموش کردن آن و انداختن که از او یاد کنم و آن به شگفتی راه خود را در دریا پیش گرفت! موسی گفت این همان است که می‌جستم و پی‌جویان، به نشانی جای پای خو بازگشتند. و بنده‌ای از بندگان ما را یافتند^۲ که ما از جانب خویشتن بدو رحمت داده و دانشی آموخته بودیم! (۶۰ - ۶۵)

موسی (به آن بنده) گفت آیا می‌توانم از تو پیروی کنم تا از آن چه که از صواب و رشد آموخته‌ای به من تعلیم کنی؟! گفت تو با من شکیبانی نتوانی! چگونه می‌توانی بر چیزی که از راه دانش بدان احاطه نداری صبور باشی! گفت به خواست خدا به زودی مرا از صبرکنندگان بیابی و به هیچ امر تو نافرمانی نکنم! گفت اگر مرا پیروی کنی چیزی از من نپرسی تا خوردن از آن با تو سخن گویم و یادآوری نمایم! (۶۶ - ۷۰)

پس روان شدند تا این که به کشتی نشستند او آن را سوراخ کرد! موسی گفت آیا آن را سوراخ کردی تا کسانی را که بر آن سوارند غرق نمائی حقا که کار ناشایستی کردی؟! گفت آیا به تو نگفتم که با من صبر نخواهی کرد! موسی گفت بدان چه فراموش کردم مرا بازخواست مکن و کارم را بر من سخت مگیر. پس به راه ادامه دادند تا به نوجوانی رسیدند و او وی را کشت! موسی گفت چرا شخصی را جز به قصاص کشتی؟! البته کار ناپسندی کردی! گفت مگر به تو نگفتم با من صبر نتوانی کرد؟! موسی گفت بعد از این چیزی بپرسم دیگر با من همراهی مکن که به یقین تو در کار من معذور باشی! پس به راه افتادند تا به قریه‌ای رسیدند و از اهل آنجا طعام خواستند اما آنها از مهمان کردن آنان خودداری نمودند. آن دو در آنجا دیواری یافتند که در حال افتادن بود و او (خضر) آن را راست کرد. موسی گفت اگر می‌خواستی می‌توانستی برای آن اجرتی بگیری! گفت اینک وقت جدائی بین من و تو است به زودی تو را به تأویل آن چه نتوانستی بر آن صبر کنی باخبر سازم! (۷۱ - ۷۸)

۱. موسی برای فراگرفتن علم از خضر به دنبال او می‌گشت. جوان همراه او پوشع بود که بعدها جانشین او شد.
 ۲. این بنده الهی همان خضر بود که موسی به دنبال او می‌گشت و به او گفته شده بود که غذایش او را به سوی خضر راه خواهد نمود.

اما کشتی متعلق به مستمندانی بود که در دریا کار می‌کرد. بدان جهت من خواستم آن را معیوب سازم که بر سر راه آنها پادشاهی بود که کشتی‌ها را به غصب می‌گرفت! اما نوجوان، والدین او اشخاص مؤمنی بودند ترسیدم که آن دو را کیفر و طغیان (فرزند) دربرگیرد! پس خواستم که پروردگارشان به جای او فرزندی، بهتر از او در پاکی و نزدیکتر به شفقت و عطف، به آنها عطا کند. اما دیوار، به دو نوجوان یتیم در آن آبادی تعلق داشت و در زیر آن گنجی برای آنها پنهان بود. پدرشان مرد نیکوکاری بود. پس خدا خواست آن دو به رشدشان برسند و گنج خود را که رحمتی از پروردگار است بیرون آورند و من آن را از پیش خود انجام ندادم. این است تأویل آن چه که تو بر آن شکیبائی نتوانستی! (۷۹ - ۸۲)

(ای‌محمد) از تو درباره ذوالقرنین پرسند بگو به زودی از وی با شما سخن گویم. ما در زمین بدو قدرت و فرمان برداری دادیم و از هر چیزی دانشی بدو بخشیدیم. او هم از آن دانش پیروی کرد. تا به غروب‌گاه آفتاب رسید و دید که در آن چشمه گرمی فرو می‌شد. و نزدیک آنجا مردمانی یافت (که کافر بودند). گفتیم ای ذوالقرنین! خواهی با آنان عذاب کن و خواهی نسبت به آنها نکوئی پیش گیر! گفت اما هر که ستم کرد به زودی عذابش دهیم سپس به سوی پروردگارش بازگردانده شود و او به عذاب سختی عذابش کند! و اما کسی که ایمان آورد و کار شایسته‌ای کند بهترین پادش بر او باشد و ما به زودی از امر خود او را (سخنی) نیکو گوئیم. (۸۳ - ۸۸)

پس با پیروی از آن دانش به سفر ادامه داد. تا آن که به محل برآمدن آفتاب رسید. دید خورشید بر قومی می‌تابد که آنها را در برابر آن پوششی قرار نداده‌ایم! و چنین بود حال آن گروه و یقیناً ما بدان چه او آگاهی داشت احاطه داشتیم! سپس او با بهرهمندی از آن دانش سفر را ادامه داد. تا این‌که میان دو سد رسید و در پشت آن قومی غیر از آن دو گروه یافت که فهم هیچ سخنی نمی‌کردند! گفتند ای ذوالقرنین! همانا یاجوج و ماجوج در زمین فساد می‌کنند می‌شود برای تو هزینه‌ای فراهم کنیم که بین ما و آنها سدی بسازی؟! (۹۰ - ۹۴)

گفت آن چه پروردگارم مرا تمکن داده بهتر است. شما از لحاظ نیرو کمک کنید تا بین شما و آنها سدی برپا دارم شما قطعات آهن بیاورید ... (آوردند) تا وقتی که میان دو کوه برابر شد. گفت (آتش بیافروزید) بر آن بدمید تا چون آن را یک پارچه آتش کرد گفت مس گذاخته فراهم آورید تا در آن بریزم! از آن پس آن قوم نتوانستند بر آن سد بالا روند و نه آن را سوراخ کند! گفت این رحمتی است از سوی پروردگار من و چون وعده پروردگارم فرارسد آن را متلاشی گرداند و وعده خدا حق است! (۹۵ - ۹۸)

روز آن وعده که رسد مردم در میان هم موج زنند. نفعه صور دمیده شود. همه را گردآوریم گردآوردمی! و دوزخ را در آن روز به کافران بنمایانیم نمایاندمی. کسانی که از یاد من پرده غفلت بر دیدگانشان بود و گوش‌هایشان شنیدن نمی‌توانستند! آیا کافران پندارند که بندگان من غیر از من دوستانی می‌گیرند؟! (هرگز) ما جهنم را برای کافران منزلگاهی قرار دادیم. (۹۹ - ۱۰۲)

آیا می‌خواهید شما را از کسانی که در عمل زیانکارترانند آگاه گردانیم؟ زیانکارترین مردمان آنهایی هستند که عمرشان در راه زدگی این دنیا تباه گردید در حالی که خود

۱. در تفسیر این قسمت نوشته‌اند زمین همواری بود که کوه و جنگل و سایه‌بانی در برابر آفتاب نداشت.
۲. وقتی وعده قیامت فرارسد آن سد در هم می‌شکند و یاجوج و ماجوج هم با دیگر مردم قاطی می‌شوند و همگی از هول محشر مضطرب و هراسان باشند.

می‌پندارند که کار نیکو کرده‌اند! آنهاوند آیات پروردگارشان و حضور در پیشگاه او را انکار کردند و لذا اعمال آنها تباه گشت و ما در روز قیامت هیچ وزنی برای آنها نخواهیم گذاشت. و به خاطر کفری که ورزیدند و آیات و پیامبران مرا به مسخره گرفتند این جهنم جزای آنها خواهد بود. جاودان در آن بمانند و از آنجا بازگشتی نجویند! (۱۰۳ - ۱۰۸)

بگو اگر برای نوشتن کلمات پروردگار من دریا مرکب شود پیش از آن که کلمات الهی به پایان برسد دریا تمام گردد. اگر چه همانند آن دریای دیگری هم به مدد بیاوریم! (۱۰۹)

بگو من مثل شما بشری هستم. بر من وحی می‌شود که خدای شما معبود یگانه است. هر کس به لقای پروردگار من امید دارد باید کار نیکو انجام دهد و در پرستش پروردگارش هرگز احدی را شریک نسازد! (۱۱۰)